

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که ما اصولاً مطرح کردیم در نکته اول بحث به عنوان نکته اول در مباحث بیع با مرحوم شیخ، روش ورود در خود بحث بود، هنوز وارد خود کلمه بیع و معنای لغویش نشدیم، عرض کردیم روش ورود مرحوم شیخ از معنای لغوی بعد چند تا تعریف الی آخره اما آقایانی که بعد از مرحوم شیخ آمدند عده ایشان خب مثل خود مرحوم شیخ مثل سید یزدی در حاشیه، عده ایشان نکاتی را قبل از متعرض شدن به بیع و معنای بیع نکات حقوقی و قانونی را متعرض شدند که خب من باب مثال مباحثی را که مرحوم نائینی مطرح فرمودند معنای عقد و عقد به چه معناست و عقود تنجیزی و تقسیم عقود و بعد هم یک مقداری امروز گفتیم یعنی دیروز شروع کردیم کلمات مرحوم آقای ایروانی و این که اختلاف عقود گاهی به تعبیر است، گاهی به متعلق است و این نکات را ایشان قبل از ورود در بیع، البته یکمی هم خلط کردند با بیع و قرض چون در کتاب مکاسب بحث فرق بین بیع و قرض آخر بحث آمده، ما آن قسمت هایش که در کتاب نظیرش هست نمی خوانیم، آن قسمت هایی که ایشان به عنوان مقدمه وارد شدند مقدمه بحث بیع را متعرض می شویم و بنا بود که به همین مقدار اکتفا بکنیم لکن چون مرحوم آقای خوئی تقریباً این مطالب را جمع کردند، کلمات مشایخشان را، البته نوشته ایشان مال هفتاد سال قبل است لکن چون به هر حال سعی کردند خلاصه ای از کلمات مرحوم نائینی و اساتید دیگر را جمع بکنند برای جمع بندی این بحث هم عبارت ایشان را هم ان شا الله متعرض می شویم.

بعد از او عرض کردم نکته مهم تر ما این است که بگوییم در مطالب جدید حقوقی، در سطح جهانی این ها قبل از ورود در بیع چه نکاتی را در همین بحث مثلاً مرحوم نائینی که عقد و این ها می آید این ها از چه نکاتی مطرح کردند، عرض کردم یک کتابی به نام الوسیط هست این از علمای معروف قانون در دنیای عرب است، حتی بعضی از قوانین را او نوشته و اطلاعاتش خوب است، البته متن کارش بیشتر قانون فرانسه است یعنی کار اساسیش و بیشتر روی قانون مدنی مصر، یک مقداری هم گفته راجع به این که ما در سابق

در مصر قانون نداشتیم، رفتیم از فرانسه گرفتیم، تعبیرش خیلی قشنگ است که مثلاً کشور رفته از کشور های غربی به تعبیر ایشان مهمان شده و مطالب را گرفته، آخرش هم می گوید لکن یک روزی مهمان باید به خانه خودش هم برگردد، این مراد به خانه برگشتن مراد این است که آن افکار را در دنیای خودمان بیاوریم، می گوید بالاخره این مهمان باید به خانه خودش هم برگردد، این کتاب را به عنوان رجوع مهمان به خانه خودش نوشته و انصافاً زحمت کشیده. در همین بحث بیع که ایشان دارد بحث بیع ایشان کتاب چهارم ایشان است، کتاب اول ایشان، ایشان به جای عنوان عقد التزام، چون ما آن را می خوانیم، یک مقدارش را به هر حال احتیاط داریم، البته خود کتاب هم نزدیک هفتاد سال قبل است، نزدیک شصت سال هفتاد سال، یک کتابی است که الان محل کار باشد لکن چون ریشه های بحث های امروزه، البته امروز خیلی تغییرات کلی پیدا کرده و منابعش را هم ایشان اشاره کرده که خب خیلی از منابعش چون انگلیسی هم باشد نمی فهمیم، حالا چه برسد به فرانسه و آلمانی و این ها، منابعش هم نوشته، من می خواهم این توضیح را فقط بدهم حالا من بعد توضیحش را عرض می کنم، چه زحماتی هم آن ها کشیدند مثلاً جلد اول ایشان در باره التزام است، کلمه عقد التزام، التزامی که داده می شود، آن وقت شرائط التزام و طرفین التزام یک مقدار از مباحث ایشان را ما در ضمن بیع داریم مثل شرائط متعاقدين، اما آن ها در این تفکر روی کلی التزام رفتند یعنی به عبارة اخرى یک بحث راجع به این که طرفین بحث چی باید باشند به طور کلی، یک بحث این است که در التزامات مخصوص چی باید باشند؟ در عقد بیع چی باشد؟ اجاره چی باشد؟ نکاح چی باشد؟ یک بحث جزئی هست و یک بحث کلی مثلاً ایشان در همین جلد اول بحث فضولی را هم دارد در صورتی که ما مباحث فضولی را در بیع داریم چون آن ها هدفشان این بوده که ما عقد را وقتی به عنوان التزام می گوئیم اگر کسی التزامی را ملتزم شد و اصیل نبود یک بحث فضولی به طور مطلق دارد و یک بحث فضولی هم در بیع، به نظرم حدود هزار و سیصد و خرده ای صفحه است فقط جلد اول ایشان که مقدمات ورود است، جلد دومش هم درباره اثبات التزام که مثلاً ورقه هست، ورقه رسمی هست، ورقه غیر رسمی است، اثبات در دادگاه است، اثبات در غیر دادگاه است تا می کشد مسئله اقرار، اگر اقرار کرد تا می کشد مسئله بینة، به مسئله حلف و قسم می کشد، کجاها قسم می شود خورد، خیلی عجیب است یعنی سنخ بحث هایی که دارند ماها در اثبات راه های

.....
خاص خودشان، به هم می رسمیم، این طور نیست که، مسئله اقرار را ما هم داریم، بینه هم ما داریم، حلف هم ما داریم و انواع اثبات، به
نظرم ۱۲۵۰ صفحه فقط جلد دومش است که قبل از ورود در بحث بیع است، جلد سوم هم در کیفیت انتقال این التزام است مثل حواله
و این جور چیز ها، آن هم حدود هزار و صد صفحه است، بعد از این سه جلد، جلد چهارم تازه وارد بیع می شود، در جلد چهارم
یعنی ما الان چند روزه که صحبت می کنیم دیگه حالا شما تصور بکنید فرق را، آقایان دو سه صفحه نوشتند سه جلد نوشته که
مجموعا به نظرم نزدیک چهار هزار صفحه است یا ۳۷۰۰ صفحه تا قبل از این که وارد بحث بیع بشود، البته عرض کردم ما خیلی از
مباحثش را داریم در خود کتاب داریم، در خود بحث بیع داریم و این ها جدا کردند که من به خاطر این که الان طرح بحث نمی کنم
کیفیت کار را اجمالا خدمتتان عرض می کنیم.

حالا در یکی از مباحثی که گفتیم قبل از بحث وارد بشویم تحلیلی است که مرحوم آقای ایروانی دارد، البته مرحوم ایروانی انصافش
در مجموعه حاشیه شان بر کفایه و بر مکاسب انصافا نکات جدید دارند یعنی فکر کردند، حالا قبول بکنیم یا نکنیم بحث دیگری است
اما انصافا ایشان در این مسائل خودشان فکر کردند، خیلی هم تعبد ندارند که دیگران چی گفتند! و خود آقای خوئی هم شاگرد ایشان
اند، اسم ایشان را هم می برند کم، نه خیلی زیاد، یک مقداری مثلا آن حالت استقلال در تفکر شاید از تاثیرات نفس این استادشان
باشد، خیلی سعی می کند مستقلا مطالب را مطرح بکند.

عرض کردیم مرحوم آقای ایروانی وارد بحث ملک شده از راه این که ام الاسباب ملک یعنی سبب ملک، در این کتاب وسیط که
کتاب قانونی است بحث ملک را دارد، خیلی هم مفصل، دو جلد هشتم و نهم، یک جلدش حق الملكية است و یکیش اسباب کسر
ملک است، به نظرم اسباب کسب ملکش هزار و چهارصد صفحه است، خیلی مفصل در آن جا متعرض شده، من می خواستم عرض
بکنم، ایشان بحث را قبل از بیع نیاورده، مرحوم آقای ایروانی این بحث را دارد که ام الاسباب مملک استیلاست، البته این مطلب
درست هم هست، در همان کتاب هم قبول کرده، دیگه چون نمی خواهیم خیلی وارد بشویم چون بنا نیست آن قسمت ها را بحث بکنیم،
بعد مرحوم ایروانی این سلطنتی را که بر اساس استیلا پیدا می شود این را می گوید انسان گاهی اوقات منتقل به دیگری می کند می

خواهد این سلطان را و سلطنت را به شخص دیگری بدهد. آن وقت عرض کردیم اقسامی را نقل کرده اقسام این انتقال یا اتحاد واقع با اختلاف عبارت است یا همان طور که خواندیم.

آن وقت ایشان در آن قسم اول که واقع یکی است، فقط اعتبار و عبارت و به اصطلاح دیگر امروز ما ادبیات حقوقیش، ادبیات حقوقیش فرق می کند و إلا اعتبار یکی است ایشان می گوید این ها هبه و بیع و صلح اند و خب این نکته لطیفی است دیدیم که مرحوم نائینی این ها را اختلاف قانونی می داند نه اختلاف ادبی، نه اختلاف در تعبیر، هبه را اصولا از نظر قانونی و حقوقی با بیع و با صلح جدا می داند، ایشان می گوید نه این ها هر سه یکی اند لذا عرض کردم چون می خواهد مقابله بشود من متعرض بشوم تا بعد برسیم به توضیح بیشتر مطلب

فإن هذه الثلاثة يقوم كل مقام آخر إذ كان مودی الكل معنى واحدا و الاختلاف فى مجرد التعبير
حالا ایشان در آن زمان تعبیر بکار می بردند، ما امروز بیشتر ادبیات، اصطلاحا اسمش را ادبیات قانونی می گذاریم یا ادبیات حقوقی، در ادبیات حقوقیش فرق می کند.

بعد می گوید اگر می خواهی عبائت را به کسی بدهی کان فی وسعک أن تقول وهبتك عبائی بمبلغ كذا، انصافا مطلبی را که ایشان گفته به نظر من حق با نائینی است، وهبتُ درست نیست، حالا بعد چون توضیح می دهم عرض می کنم.
و بین أن تقول صالحتك عن عبائی بكذا، این نکته ایشان که عن عبائی آورده عرض کردیم مرحوم نائینی می گوید عن را می شود در جایی آورد که ذمه باشد، عین باشد باید علی باشد، این هم اختلاف دیگر. من چون عبارت نائینی را خواندم می خواهم موارد اختلاف را بگویم و فکر هم می کنم حق با نائینی است، عن جایش این جا نیست.

علی ای حال صالحتك عن عبائی بكذا و بین أن تقول بعتك عبائی بكذا و الكل یودی و یوثر فی نقل العباء و یملكها بمبلغ كذا، نعم
الهیة تودی بالمدلول المطابقى، در مدلول مطابقى، من یک احتمال می دهم جابجا چاپ شده باشد.
و الكل یودی و یوثر فی نقل العباء و یملكها بمبلغ كذا، نعم الهیة تودیه بالمدلول المطابقى، در مدلول مطابقى.

من یک احتمال می دهم که جابجا چاپ شده باشد، مدلول التزامی و مطابقی، خیلی عجیب است، این عبارت را که می خوانم از آن عبارت قبلی بدتر است، الهیة تودی بالمعنی المطابقی و الصلح و البیع یودیانیها بالمدلول الکنائی، ظاهرا چیه می گفت، بیع و صلح به مدلول مطابقی باشه، هبه به مدلول کنایی باشه، نمی دانم حالا که عبارت ایشان چیه است.

پرسش: مبهم ۱۱:۳۰

آیت الله مددی: مطابقی باید باشد، مطابقی نقل است، نقل که با بیع است، هبه که ظاهرش مجانیت است که، انصافش که خیلی حرف عجیبی است، بعد هم عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا خیلی در تعبیر دقت بکنید، وقتی ایشان مطابقی آورد قاعدتا در مقابل باید التزامی بیاورد، عبارت نائینی را هم خواندیم، گفت مطابقی و التزامی، این درست است اما این که ایشان در یک جا مطابقی بیاورد بعد بگوید و الصلح یودیة بالمدلول الکنائی، این مصطلح نیست، این خلاف مصطلح نیست، در مقابل مطابقی التزامی است، یا تضمنی دیگه بالاخره، یا تضمنی یا التزامی، این که ایشان در مقابل مطابقی کنایی آورده درست نیست، اصطلاحا اگر بخواهیم در مقابل کنایی بکار ببرند صریح است، صریح و کنایه. حقیقت و مجاز، این جوری، هر کدام یک مقابلی دارد، وقتی مطابقی گفتند باید به کار ببرد در مقابلش التزامی، دقت کردید؟ این که در مقابل مطابقی ایشان کنایی بکار برده این هم درست نیست، تعبیر ایشان درست نیست، باید می فرمودند به تعبیر صریح، بالمدلول الصریح، بعد می فرمودند بالمدلول الکنائی، اصطلاحا کنایه را در مقابل صریح بکار می برند، صریح مثل زید جواد لذا هم خود ایشان می گوید کما إذا قال زید جواد، بله این صریح است، مطابقی نیست، صریح است و زید کثیر الرماد، خاکسترش زیاد دارد، البته عرض کردم خاکستر زیاد گاهی مال یک انسان لثیم و بخیلی است، مرد لثیمی و بخیلی است که خاکستر را دور نمی ریزد، جمع می کند لکن متعارف برای گرم بکار برده شده و إلا ممکن است در معنای کنائی آن طرف هم اراده بشود و زید مهزول الفصیل، بچه شتر است، بچه شترش لاغر است یعنی شتر شیرش را به بچه نمی دهد، یعنی شیر را به مهمان ها می دهد لذا این مثلا جواد است، حالا این ها اصطلاحات آن زمان بوده، خود این اصطلاح را باید شرح بدهیم، به قول امروزی ها عرب ها می گویند خبر کان، خود این جز تاریخ شده.

فالعبارة الصریحة

این درست است، ببینید صریح، صریح در مقابل کنایه، این درست است این تعبیر نه تعبیر المطابقی، مطابق این جا جاش نیست
لنقل الملك هی الهبة، مطلب ایشان هم درست نیست، این عبارت صریح نیست، ما در هبه در لغت عربی ازش نقل ملک مجانی می
فهمیم نه نقل ملک بکذا،

پرسش: مبهم ۵:۱۴، مفاعله را هم که گفتند مطاوعی به یک معنا خوب است

آیت الله مددی: صریح خوب است، اشکال ندارد.

پرسش: این که فرمودید مطابقی و کنایی باید جابجا باشد با این مبنا درست است.

آیت الله مددی: نه ایشان باید آن جا می گفت صریح، بعد می گفت کنائی، حالا این جا که صریح بکار رفته، این درست است.

پرسش: ملترم نیستند

آیت الله مددی: بله به قول ایشان اگر بگوییم ایشان اصلا لفظ را کلا ول کردند، لفظ صریحی که بعد گفته این درست است، صریحش
درست است، این با کنائی می سازد، عرض کردم بعضی ها می گویند مراد من این است، خوب دقت بکنید لفظ خودش یک واقعیت
است، اصلا لفظ و لغت یک واقعیت اجتماعی دارد، این که مراد من این است این به معما و لغت می خورد، این لغت نیست، مراد من
این است، خب مراد تو برای خودت، واقعیت اجتماعی لفظ به این نیست، فرض کنید مثلا می گوئیم بشر مُدْنِي یا مَدَنِي بالطبع، مثلا
باید در جامعه باشد، مردم در یک جایی زندگی بکنند، ده تا، بیست تا، سی تا، چهل تا خانه باشد با همدیگه، این مراد از وقتی می
گوییم لفظ یک واقعیت اجتماعی است مراد ما این نیست، مراد نکته دیگری است، لفظ و لغت قوامش به این است که در آن تفهیم و
تفهم باشد در جامعه، خوب دقت بکنید، من وقتی تسبیح گفتم یعنی وقتی این لفظ را آوردم این معنا را اراده کردم، بعد هم می دانم
شما هم این معنا را می فهمید، خوب دقت بکنید، لذا در لغت تفهیم تنها نیست، آن نکته اساسی ای که می گوییم لغت یک پدیده

اجتماعی است یعنی هم توش تفهیم هست هم توش تفهم هست اما اگر من یک لفظی گفتم یک معنایی کردم شما نمی فهمید، این لغت نیست، این معماست، این لغت عرفی نیست.

پرسش: جعل اصطلاح را ما نباید

آیت الله مددی: قطعاً این طور نیست، لذا باید جعل، با معنای اسمی شرح بدهد، لذا ما هم کرارا عرض کردیم در مباحث اصول و غیر اصول، حتی در اصول، الفاظی که مال علم دیگری است بکار برده نشود، مثلاً قبح عقاب بلا بیان در برائت، می دانیم مراد ایشان چیست اما مناسب نیست چون قبح عقاب بلا بیان اصطلاح کلامی است، نباید در اصول بیاید، در اصول صحبت تنجز است، بگویید احتمال منجز هست یا احتمال منجز نیست، هر علمی اصطلاحات خاص خودش را دارد

پرسش: موضع برائت عقلی را چی تعبیر می کنیم؟

آیت الله مددی: برائت عقلی یعنی چی؟ یعنی عقاب ندارد، یعنی حکم منجز نیست، بحث عقاب و عقوبت و سنخ تکلیف این ها مباحث کلامی است، در اصول اساساً بحث به قول نسبت داده شده به شافعی که موضوع علم اصول حجت است، آن حجت اگر راست باشد مراد ایشان یک معنای عامی دارد یعنی تنجیز، اصلاً من کرارا عرض کردم شما از اول اصول بگیرید تا آخر اصول، دنبال منجزید، لکن شکل بحث یک جوری شده که خیال می کنید که مثلاً بحث در صیغه افعال است، بحث لغوی است، نه صیغه افعال به این لحاظ که آیا تنجیز وجوب برای شما می کند یا نه؟ وجوب برای شما منجز می شود یا نه؟ تمام مباحث اصول را من البدو الی الختم نگاه بکنید روی منجزیت است، روی تنجیز است لکن شکل های مختلف، آیا علمی که منجز است آیا باید علم تفصیلی باشد یا علم اجمالی هم منجز است پس شما بحث علم اجمالی که می کنید به لحاظ تنجیز است، تمام بحث های اصول، البته تنجیز مختلف است، حجت مختلف است، یک دفعه صحبت سر مصدر تشریع است این یک نوع حجت است، یک موقع سر طرق وصول است که یک نوع دیگه از حجت است و الی آخره، بحث سر مدلول لغوی است، یک نحو دیگر حجت است پس در اصول شما دنبال منجزید، نیاید بگویید قبح عقاب بلا بیان، شما بیایید بگویید آقا شما بررسی کردید دلیل پیدا نکردید، با دلیل پیدا نکردن احتمال هست، آیا احتمال منجز

است یا نه؟ شما چرا گفتید قبح عقاب بلا بیان؟ بحث اصولی طبعش این است. می آید یکی می گوید آقا احتمال منجز نیست، به مجرد احتمال منجز نیست، یکی می گوید نه مثل حق الطاعة را مطرح می کند می گوید احتمال منجز است، حق الطاعة هم نباید مطرح بشود هم حق الطاعة اصطلاح کلامی است و هم قبح عقاب بلا بیان اصطلاح کلامی است، هر دو اصطلاح کلامی هستند، اصطلاح اصولی نیستند لذا ما اعتقادمان این است که بیاییم بگوییم مراد من، این مراد من این است از لغت بردارید، اگر مراد ایشان شد معماست، لغز است، این لغت نیست، چون اساس لغت تفهیم و تفهم متقابل است یعنی من اراده کردم این معنا را، این معنا را به طرف مقابل انتقال می دهم، طرف مقابل هم از تسبیح همین معنا را می فهمد، اگر طرف مقابل هم گفت خریدم آن معنایی که گفته من همان معنا را می فهمم، قوام لغت به تفهیم و تفهم است، نه پدیده اجتماعی مثل این که بگوییم در جامعه خیابان داشته باشیم، شهر داشته باشیم، این اجتماعی در این جا این نیست

پرسش: زمان اقتضا می کند که لغت فی الواقع مثلا ادبیات صد سال گذشته با الان خیلی تفاوت دارد.

آیت الله مددی: و لذا هم حجت نیست، این اصالة عدم نقل را ما قبول نکردیم، چون طبیعت لغت یک حقیقت سیالی در تاریخ است، راست هم هست، درست هم هست.

پرسش: یک امر عقلائی است

آیت الله مددی: عقلائیش را قبول نداریم، خودتان با همدیگه نشستید، این عقلائی نیست، این همه زحمت می کشند که شواهد تاریخی پیدا بکنند، نص تاریخی، اگر عقلائی بود این همه بیهوده است.

علی ای حال فالعبارة الصریحة

دقت کردید چی می خواهم بگویم؟ و لذا الان مثلا ماها در روایات گاهی می گوییم مجمل.

پرسش: نه می گویم ایشان امر عقلائی می دانند.

آیت الله مددی: خب خیلی ها می گویند، چیز هایی می گویند، مثلا آقای خوئی می گوید حجیت خبر ثقه عقلانی است، من عرض کردم در تمام علمای ما، اهل سنت هم قائل ندارند، بگوئیم هیچ کدام نفهمیدند؟ هیچ کدام؟ شیخ طوسی، سید مرتضی کدام فهمیدند حجیت خبر ثقه را؟

پرسش: مطرح نبوده آن زمان

آیت الله مددی: عجب روزگاری است! خبر ثقه! خبر جزء مطرح ترین امور در زندگی ماست.

پرسش: منظور اصالة عدم نقل منظوم است

آیت الله مددی: قطعاً مطرح کردند، در بحث فهم روایات الی ما شا الله مطرح کردند.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید این الان یکی از نکاتی که، الان واقعا یکی از نکاتی که خیلی مهم است این است که در قوانین و در روح قانونی دیگه بحث این که یک لفظی بخواهد حجت باشد برای شما و انجام بدهید، اجمال توش باشد و احتمال باشد به کار نمی برند، یکی از اصول مهم در قوانین این که ماده قانونی کاملاً ب اید صریح و واضح و روشن باشد، چون آثار قانونی دارد.

پرسش: به خرید و فروش یک واژه ای جعل بگوئیم با آن واژه جعلی خودمان که می فهمیم

آیت الله مددی: لغت نمی شود، بین شما مثل زبان زرگری، بین شما و طرف مقابل می شود.

پرسش: می شود با این معامله بکنیم؟

آیت الله مددی: این باید بتواند همان مفهومی که بیع در عرف عام دارد افاده بکند، همانی که شما جعل کردید، آن لغت نمی شود نه، معماست، لغز است، لغت نیست،

پرسش: اما بیع اتفاق می افتد

آیت الله مددی: اگر بیاید همان معنا را، مثل این که شما لفظ بیع را به فارسی خرید و فروش معنا می کنید، همان معنا را دقیقاً بگویید
اشکال ندارد مثل ترجمه می ماند.

علی ای حال فالعبارة الصریحة لنقل الملك هی الهبة

انصافاً مطلب ایشان قابل قبول نیست

سواء قیل وهبتک هذا بكذا أو قیل ملکک هذا بكذا

این دو تا با همدیگر فرق می کنند.

أو قیل أعطیتک هذا بكذا فصَحَّ أن یقال إنَّ الأصل فی التملیک هی الهبة و أمّا الصَّلح و البیع فهما یؤدیان النَّقل بلازم المعنی

ایشان باز لازم را آورد، اگر لازم را گفت التزامی شد در مقابل مطابقی. نباید بگویید، البته در باب کنایه چون گفتند لازم معناست

مرادش همان کنایه باشد، ایشان بلازم المعنی و حاشیته، حالا خوب است، اصطلاح جدید خودشان است

و أمّا متن معناهما فمعنی صالحتک عن هذا بكذا

عن درست نیست، علی.

هو أنّی مسالک

می گوید معنای مطابقتش این است، من تسلیم یعنی اگر تو کتاب را بردی به جای صد تومان آوردی من تسلیم، این مسالک

غیر منازعک فی هذا

آن آیه مبارکه قصه ابنی آدم را هم آورده

و لئن بسطت یدک لأخذ فهذا ما أنا بباسط یدی إلیک لأمنعک

اقتباس از آیه مبارکه است، البته آن جا قتل دارد، این جا خدا رحم کرده به اخذ مال فرمودند، ایشان می فرمایند که معنای، البته ایشان

چون خیلی در معنا رفتند این را بعد عرض خواهیم کرد چون یک مطلب می خوانم برای این که، انصافش بکار بردن این الفاظ که

یک معنای واسعی دارد در عقد درست نیست، عقد باید صریح در آن معنا باشد، تو اگر امدی مال من را گرفتی من با تو دعوا نمی کنم، این کجا توش تملیک هست؟ کجاش توش نقل و انتقال است؟ این هر جایی که مرحوم نائینی قدس الله نفسه چون عقود را اول باید مُنشاش را معین بکنید بعد الفاظی مناسب با آن مُنشا بکار ببرید، حق با ایشان است انصافاً، این که تو اگر امدی کتاب من را گرفتی و صد تومان به جاش گذاشتی من دعوات نمی کنم، این کجاش توش تملیک خوابیده؟ این شاید اباحه تصرف باشد.

پرسش: عرف این مقدار ظرافت ها را دارد؟

آیت الله مددی: قطعاً دارد، این که ظرافت نیست، خیلی واضح است، کجاش ظرافت است؟

پرسش: یک امر عرفی است دیگه

آیت الله مددی: کجا عرفی است؟ بر فرض هم اگر قبول کردیم عرفی است عرفی قطعاً متسامح است چون این منشا نزاع است، غیر از این که شارع فرمود نهی النبی عن الغرر، غیر از نهی از غرر خودش منشا نزاع است و لذا الان می بینیم در عرف وقتی می خواهد یک معامله انجام بدهد معامله ای که مهم باشد نوشتن، گفتم اثبات التزام، ورقه رسمی، این در این کتاب وسیط حتی اوراقی که نوشته می شود به دو قسم، ورقه رسمی حکومتی که یک عقد شما را بنویسد، ورقه غیر رسمی که عقد شما را بنویسد، آثار ورقه رسمی و غیر رسمی کاملاً می آیند یکی یکی، این برای چیه؟ برای این که بیاید این عرف را روشن بکنند که توش ابهام و اجمال و این جور چیز ها نباشد.

علی ای حال من چون عرض کردم چون معانی ایشان را قبول ندارم لکن چون گفتم می خواهم بخوانم که روشن بشود ایشان می گوید با همین مطلب می شود گفت لأن بسطت یدیک

و هذه العبارة

و لذا هم خود ایشان دارد

و هذه العبارة إذا أتى بها في مقام التملیک

یعنی خود ایشان فهمیده که این عبارت توش بیع در نمی آید، نقل و انتقال در نمی آید، از کجا درست کرد؟ با مقام تملیک، مقام تملیک را ما اصطلاحاً چی می گوییم؟ قرینه سیاقی، قرینه حال یعنی ایشان قبول می کند که لفظ در افاده این معنا قاصر است، با سیاق باید تتمیم بشود، جوابش هم واضح است سیاق چون ملفوظ نیست اختلاف درست می کند، همیشه عرض کردم دنبال آن علت بگردید، چون شما آمدید برای تملیکتان به عوض با سیاق، سیاق منصوص است؟ نه، ملفوظ است؟ نه، سیاق یک امر حالی است، این سیاق منشا کجا می شود؟ منشا غرر می شود، منشا اشکال می شود، منشا اشکال سیاق است.

پرسش: طرفین که مشخص است

آیت الله مددی: می دانم طرفین مشخص باشد، تو بیا کتاب من را بگیر پنجاه تومان بده خب من تسلیمم، خب شاید تسلیمم یعنی تو برو مطالعه بکن، بعد برگرد پولت را بگیر، این کجا توش تملیک دارد؟

پرسش: قرینه سیاقیه صدق نمی کند.

آیت الله مددی: واضح و روشن باشد

آیت الله مددی: خب می گویم اگر واضح و روشن باشد آن می شود اجرای عقد، مثل این که شما صبح می روید ده تومان، هزار تومان، الان نان چند است؟ خیلی وقته نخریدم، هزار تومان می گذارید یک دانه نان می خرید، این خب این قرینه واضح است، دیگه یکی یکی نمی گوید بعث اشتریت، با هر کدام از مشتری های دیگه بعث اشتریت

پرسش: واضح بین دو طرف یا بین همه؟

آیت الله مددی: جامعه

پرسش: نمی شود خودشان لفظ اختراع بکنند؟

آیت الله مددی: می دانم، چون لفظ گاهی حالت اختصار پیدا می کند، اصلاً معنای حرفی در حقیقت همین طور است، معنای حرفی همان معنای اسمی است لکن اختصار است و لذا عرض کردیم معنای حرفی اگر شما یک جامعه ای را می خواهید رشدش را بفهمید

.....
ببینید معانی حرفی زیاد دارد یا نه؟ ما این را چند بار عرض کردیم، اگر در جامعه معانی اسمی زیاد باشد تقدم تمدنی دارد یعنی صنعت و اینها، اگر معنای حرفی زیاد باشد تقدم فکری و فلسفی دارد، چون معنای حرفی می آید جهات را نگاه می کند به اختصار، این باید فکرش دقیق بشود یعنی رشد فلسفی دارد، در حقیقت آن جامعه ای که معانی حرفی زیاد دارد قدرت تحلیل عقلی دارد چون می آید تحلیل می کند، الفاظ این طور نیست.

آن وقت اگر آمد به حد وضوح رسید این کاملاً واضح است، یک تومان می گذارد هزار تومان می گذارد یک نان بر می دارد، دقت فرمودید؟ این بله، اما ایشان می گوید:

إذا أتى بها في مقام التملیک

خود مقام تملیک بنفسه کافی نیست، چرا؟ چون مقام تملیک، روشن شد؟ می خواهیم نکات فنی برایتان روشن بشود چون مقام تملیک یعنی قرینه سیاقی، لفظ این بود تو اگر صد تومان گذاشتی کتاب را برداشتی من با تو دعوا نمی کنم، لفظ این بود چون در مقام تملیک است این می شود بیع، می شود خرید و فروش، این اولیش واضح است اگر تو گذاشتی، این خیلی واضح است چون لفظ است دیگه.

دومی چی بهش می گویند؟ قرینه سیاقی، قرینه سیاقی چون ملفوظ نیست، چون مکتوب نیست طبیعتاً منشا خلاف است، و لذا کرارا عرض کردیم چون این را زیاد خواهیم گفت آقایان نهی النبی عن الغرر گفتند غرر یعنی جهالت، در بحث جهالت آوردند، بعضی ها هم گفتند نه مراد از غرر خطر است، بعضی ها هم گفتند مراد فریب است، مکر و حيله، غرّه یعنی سرش را کلاه گذاشت، کلاه گذاشتن، مرحوم نائینی یک تقریب لطیفی دارد، می گوید این سه معنا طولی اند، اگر سه معنا طولی شدند عرض هم نبودند اراده هر سه اشکال ندارد، جهالت فریب و خطر، این ها در طول هم اند، وقتی انسان جهالت پیدا کرد زمینه برای مکر است، برای حقه بازی است، خودمان نفهمیم، وقتی حقه بازی شد زمینه خطر است، دعوا دارد توش، پس بیاییم بگوییم غرر به هر سه معناست، هم به معنای جهالت است هم به معنای فریب و مکر است و هم به معنای خطر است چون جهالت زمینه است برای فریب و مکر، فریب و مکر هم زمینه برای خطر

است، این خطر آفرینی و مشکل آفرینی به خاطر فریبی است که طرف به ما داده پس بگوییم هر سه معنا اراده شده، یک اصطلاحی دارند وقتی معانی طولی شد اراده‌ی هر سه مشکل ندارد.

پرسش: این باید جهلی باشد که جهل منتهی به غرر می شود

آیت الله مددی: نه زمینه، عرض کردم زمینه نه منتهی بشود

پرسش: بحث فریب که می آید در یکی این آقا فریب می دهد.

آیت الله مددی: خب می دانم پس در حقیقت می توانیم بگوییم پیغمبر از هر سه نهی کرده، هم از جهالت نهی کرده هم از فریب نهی کرده هم از خطر نهی کرده

پرسش: خطر را می شود باز به نحوی به جهالت برگردیم ولی جهل اصلا دو طرف جاهل اند

آیت الله مددی: وقتی شما جاهل بودید، وقتی شما علم نداشتید این زمینه است، نگفتم خودش علت است، زمینه فریب است، فریب هم زمینه مشکل درست کردن است، پس بنابراین اگر ما باشیم اکتفا به قرائن سیاقی این مشکل را دارد، اکتفا به قرائن سیاقی چون قرائن سیاقی ملفوظ نیستند، حائند، شاهد حائند، این می گوید شاهد حال این جا این است، آن می گوید شاهد حال این است، وقتی جعل آمد زمینه مکر و فریب می آید، وقتی مکر و فریب آمد و اصولا ان شا الله کرارا سابقا عرض کردم اصولا اگر دقت بکنید این همه راه هایی که در غرب که الان هم در معاملات هی معاملات به شکل های مختلف مثل این شرکت های هرمی، اگر دقت بکنید تمام این ها الان بشر یک راه هایی پیدا می کند که به یک نحوی توش جهالت باشد، توش غرر باشد چون این را بشر فهمیده، به آن شیطنت خودش که اگر بخواهد مال غیر طبیعی جمع بکند از راه عادی نمی شود، باید از راه غرری، جهالتی، حقه ای، یک کاری را بردار که تا مال غیر عادی جمع بشود و آن چیزی بوده که در حقیقت آنی که اساسیش بوده این بوده مثلا قمار را درست کردند، ربا را درست کردند، دقت بکنید قمار هم این طور است چون قمار جهالت است دیگه، آدم سرش، یک دفعه تمام اموال یک شخص به یک طرف دیگه می رود، آن راه هایی را که الان، حالا چون یک دفعه این جا گفتیم، این انحای مختلف راه هایی که مثلا ما بیاییم عقد این

جوری بکنیم و آن جوریش، بیشتر که الان بشر انجام می دهد چون این بحث ما الان بحث اخلاقی نیست، این بحثی که الان مطرح می کنم بحث اخلاقی است، در اقتصاد جدید الان در مباحث اقتصاد صراحتاً می گویند شان اقتصاد نه اخلاق است نه عدالت است، اقتصاد دنبال عدالت نیست، دنبال اخلاق هم نیست، این را که من عرض کردم می دانم که خارج از اقتصاد است، نه این که خیال بکنید لکن ما در واقع نکته اساسی ترش و بالاترش این است، نکته بالاترش سعی کلی الان این است که انواع این معاملاتی که درست شده حالا یکیش مثلاً شرکت های هرمی است و بعد هی دنبال دارد و بعدش هم، تمام این ها هدفشان این بوده که این معاملات غری را درست بکنند یعنی معاملات را شکل معامله بهش دادند لکن وقتی روحش را نگاه می کنیم توش غرر دارد و آن چه که پیغمبر اکرم و در اسلام آمد آن اساسش این بود که این غرر برداشته بشود لذا خوب دقت بکنید من الان به شما گفتم مثلاً این کتاب نوشته ۱۳۰۰، ما الان در حوزه های خودمان و اصولاً در معارف دینی خودمان هدفمان از بحث ها این است آن قواعد کلی و روح کلی را مطرح بکنیم که شما در ۱۴۰۰ صفحه رایتان روشن باشد، نگوئیم حالا خیلی سنگین مثلاً، ده هزار صفحه نوشتند، خیلی خب ده هزار صفحه نوشته، وقتی که روح مطلب روشن است یعنی عمده کار این است، یعنی عمده ای که اساس است، یواش یواش در بحث معاملات وارد می شویم، اگر بتوانیم آن قواعد کلی و آن روح کلی را استظهار بکنیم از مجموعه ادله و بیاییم با شرائط زمانی آن ها را پیاده بکنیم، این کار اساسی این است لذا این که یک حجم سنگینی از کتاب باشد، هزاران صفحه کتاب باشد مطلب مطلب واضح، عرض کردم آن گفت که من این همه کتاب نوشتم در طلاق یا گفت یک کتاب نوشتم، اگر سگ آبی از دریا در بیاید، یکی شتر از دریا در بیاید، همین جور فروع، محمد ابن مسلم گفت ما این جور بحث نمی کنیم، اگر فلس داشت می خوریم، نداشت نمی خوریم، حالا سگ باشد، گربه باشد، ماهی باشد، هر چی می خواهد باشد، حیوانی که از آب در بیاید امام فرمود فلس داشته باشد، ببینید آن روح کلی، حالا ممکن است او چند صفحه کتاب نوشته، دقت می کنید؟ صدق کلب بری بکند یا نکند؟ صدق کلب بکند؟ خنزیر و اِلِی آخر مباحثی که مطرح کردند، ایشان می گوید ما دنبال آن بحث نیستیم، ما خیلی راحت مطلب را مطرح می کنیم، فلس داشت اکلناه، فلس نداشت هم نمی خوریم، می خواهد ماهی باشد، می خواهد شتر باشد یا مال هر حیوانی باشد.

.....
علی ای حال کیف ما کان این مطالب را ما یک مقداری یواش یواش مطرح بکنیم، فقط می خواهیم در بحثی که عبارت ایشان را می خوانیم آن نکات کوچک، چون یک بحث کبروی دارد که الان مطرح نمی کنیم، آن نکات کوچکی که در عبارت ایشان است مطرح می کنیم

پس منشا مشکل کجاست که خدا رحمت کند مرحوم ایروانی ملتفت نشدند؟ منشا مشکل می خواهد این انتقال را، این انتقال ملک را، این عقد را یا تعاهد را یا تعهد را یا حالا هر چه، این را می خواهد با قرائن مقامی افاده بکند، این خودش مشکل دارد، قرائن مقامی مشکل دارد.

پرسش: قرائن مقامی نوعی دیگه نه شخصی، مثل این شخصی که نانوائی می رود می گوید خریدم

آیت الله مددی: قرائن مقامی نوعی باید به حدی برسد کاملاً واضح مثل لفظ بشود که هیچ خلاف بر ندارد

پرسش: پس این ها اشکال ندارد؟

آیت الله مددی: آن بله خب، بگویند آقا شما آمدید این جا یک تومن، هزار تومان گذاشتید یک نان برداشتید برای اباحه بود، ببرید منزلتان برگردانید، می گوید من فروختم و به عرف هم بگویند می گوید فروختم، حق ندارید برگردانید.

پرسش: مراد ایشان هم همین است

آیت الله مددی: نه ایشان که این را نمی گویند، ایشان وقتی می گویند لأن بسطت یدک که قطعاً این شخصی است، می گویند لأن بسطت یدک لاخذ هذا، بعد می گویند و هذه العبارة إذا اتی بها فی مقام التملیک افادت التملیک بنحو ابلغ، روشن نیست نه، اصل افاده تملیکش روشن نیست نه به نحو ابلغ، بحث ابلیغیت توش ندارد، البته کلمه بلاغت را کراراً عرض کردم، در لغت اصطلاحاً بلغ یعنی رسیدن، اصلاً اصطلاح بلاغت را که در علوم ادبیه بکار بردند یعنی انسان بتواند آن چه که مراد است به عبارت واضح برساند، رسیدن انسان به آن مراد. این که سرّ بلاغت بهش می گویند یعنی بتواند انسان درست و واضح آن مراد خودش را به فرد مقابل برساند، این علم بلاغت است، بلاغت در حقیقت این است نه این که الفاظ و لفاظی، ایشان می گویند ابلغ است یعنی بهتر می تواند

مرادش را برساند، ما می گوئیم اصلا نمی شود رساند، این مشکل دارد. با این عبارت و با قرینه سیاقی اصل بلاغ مشکل دارد نه ابلغ، اصل این که این یُبلغ این مطلب را، مراد را برساند مشکل دارد چه برسد به این که به نحو ابلغ باشد.

پرسش: قرینه سیاقیه نوعیه را قبول دارید؟

آیت الله مددی: به حد وضوح، وضوحی که قابل تشکیک عرفی نباشد

و نظیره ما إذا قیل کیسی کیسک و أنا عبدک

خیلی عجیب است، اگر گفت انا عبدک یعنی مثلا من برده تو هستم، ملک و آثار ملک و خیلی واقعا از ایشان تعجب آور است قدس الله سرّه

و معنی بعثک هذا بكذا إنشاء المبادلة

حالا چون بعد معنای بیع را خواهیم گفت فعلا این جا.

یک لفظی این جا آمده، نمی دانیم این کتاب چاپ جدید دارد، مقایسه است، مقابله. احتمال دادم چون خیلی بد نوشته شده، دو سه شب من نگاه کردم الان هم امروز نیاوردم، الان که خودم خواندم این مقابله است، نه مقایسه غلط است، مقابله درستش است، بد خط نوشته یعنی بد چاپ شده، ایشان که بد ننوشته، الان در ذهنم آمد.

و المقابلة بين المالين

عرض کردم مقابله خوب است اما مبادله بهتر است چون عرض کردم کلمه مبادله بنا بر باب مفاعله یعنی شما کتاب را در مقابل او قرار بدهید بعد از شما آن هم صد تومان را در مقابل کتاب، بدل کتاب، بدل بهتر از مقابل است، مقابل نیست بدل است، کتاب به بدل صد تومان، صد تومان بدل کتاب، البته مقابله هم عرفا نزدیک هم است.

انشاء المبادلة و المقابلة بين المالين و جعل أحدهما نازلا منزلة الآخر

نه تنزیل نیست، بدلیت است، نه این که بگوید این مساوی با صد تومان است و صد تومان مساوی با آن، نه این کار را نمی کند، تنزیل نیست، مثل در باب عبادت نائب می گوید عمل من عمل فلانی است، ما در باب نیابت عرض کردیم یک معنایش تنزیل بدن است، بگوییم بدن نائب تنزیل منزله بدن منوب عنه می شود، گفتیم خلاف ظاهر است، تنزیل بدن خلاف ظاهر است.

دوم تنزیل عمل است، این ظاهرش این است. عمل من جای عمل او می شود و لذا اگر این معنای نیابت را نگیریم این نماز های نیابی و استیجاری همه اش مشکل پیدا می کند، چون تکلیف به آن شخص خورده آن شخص هم که انجام نداده، شما در حقیقت و در نیابت این طور می گوئید این شخص ده سال نماز نخوانده من می خوانم نماز من بشود جای نماز او، وقتی که نماز او شد آن وقت آن ذمه اش بری می شود، و لذا کرارا هم عرض کردیم هر جا که در آن تنزیل بود، هر جا که گفت این جای او، این خودش تصرف است، این یک تصرفی است، یک اعتبار است، یک جعل است، این جور جعل ها را یا باید شارع بگوید یا شارع اجازه بدهد به شخص که شخص بگوید لکن منتهی به اجازه شارع باشد، این قاعده کلیش یادتان باشد، لذا به جای این بحث ها این نیابت ها درست است یا نیست، این بحث ها را کنار بگذارید، نکته فنی این است که شما در باب نیابت از نماز، این نماز استیجاری، نماز خودتان را به منزله نماز میت قرار بدهید، کانما میت خوانده، اگر آن منزله شد درست است، برای آن هم ذمه اش فارغ می شود، اگر منزله آن شد ذمه او هم فارغ می شود، کجا نکته می خواهد؟ شما حق ندارید بگویید نماز من مال میت، این حق مکلف نیست این به طور کلی، این را اگر گفتیم باید شارع امضا بکند، لذا به جای این بحث ها بحث دقیقش این است آیا شارع چنین اجازه ای به شما داده یا نداده؟ اگر شارع گفت من عمل تو را عمل او حساب کردم آن درست است، اگر شارع نگفت نه این که گفت، همین که نگفت کافی است که باطل باشد، در باب تنزیل همان که دلیل نیامد این باطل است، دلیل بر بطلان نمی خواهد، نکات فنی را دقت بکنید، دلیل بر بطلان نمی خواهد، نگوئید این تنزیل باطل است، همین که دلیل نیامد باطل است، چرا؟ چون عرض کردیم وقتی شما عملی انجام بدهید طبق قاعده عمل مال شماست، این تکوینا، این عمل تکوینی را می خواهید برای پدرتان قرار بدهید، خب این دلیل می خواهد، شما ممکن است قرار بدهید، قبول دارم ممکن است قرار بدهید اما این واقع نمی شود، ذمه پدر فارغ نمی شود و لذا در باب این نیابت در عبادات یا غیر

.....

عبادات هر جا که نیابت می خواهد که این طوری باشد، مگر قرینه ثابتی باشد امر عرفی باشد مثل ادای دین دیگری، در باب عبادات که فراغ ذمه، جایی که این جور بخواهد، اگر دلیل بر تنزیل نیامد باطل است، این که ایشان می گوید تنزیل است نه تنزیل نیست، تبدیل است نه تنزیل، شما وقتی می گوید کتاب را به صد تومان فروختم نه این که کتاب مساوی با صد است، این نیست، نقل است، من این کتاب را به شما منتقل کردم در مقابل تملک صد تومان از شما، نقل است، بدل قرار دادن است، نه نازلا، این را من خیلی اصرار دارم که چون این اصطلاحات خیلی بار حقوقی و قانونی دارد باید روی این ها حساب کرد، بله در عبادت تنزیل است، من که نماز می خوانم نماز پدرم است، این تنزیل است، آن جا نقل نیست، آن جا تبدیل نیست، اما وقتی کتاب به صد تومان نقل است، این جا را تنزیل نگوئیم، احدهما نازلا منزلة الآخر نگوئیم، این جا را بگوئیم احدهما بدل الآخر، تملیک می کند و بعد تملک هم می کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین